

## ارزش فلسفه اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

آرمین منصوری<sup>۱</sup>، عباس ایزدپناه<sup>۲</sup>

### چکیده

مقاله حاضر درصدد بررسی ارزش علمی فلسفه اولی از دریچه معرفت‌شناسی کانت و علامه طباطبایی است. کانت بعنوان فیلسوفی که جهت‌گیریهایش متأثر از علوم دیگر بوده و بسبب شرایط زمانه، تحت تأثیر دو مکتب تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی قرار داشته است، سعی میکند اختلاف میان این دو مکتب را حل کند و با تکیه بر فضایای ترکیبی پیشینی به این اختلافات پاسخ میدهد و در نهایت با این مبنا که معرفت اولاً، از راه تجربه حسی حاصل میشود و ثانیاً، این معرفت فقط مختص پدیدارهاست، به این نتیجه میرسد که در عین اینکه متافیزیک نباید انکار شود، بلحاظ معرفت‌شناختی، امکان وجود گزاره‌های علمی فلسفه اولی وجود ندارد. اما علامه طباطبایی با این مبنا که غیر از معرفت حسی، معرفت عقلی محض نیز قابل اثبات است و معرفت علاوه بر پدیدار شامل ذات هم میشود، فلسفه اولی را چه بلحاظ روش برهانی آن و چه بلحاظ موضوع و مسائل آن، دارای ارزش معرفتی میدانند و آن را در قله تمام دانشهای بشری مینشانند و تمام گزاره‌ها و دستاوردهای آن را صددرصد یقینی و علمی قلمداد میکنند.

۱۲۱

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛

arminmansouri96@gmail.com

۲. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران؛ abbas\_izadpanah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۸ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.20089589.1400.11.4.6.5



کلیدواژگان: فلسفه اولی، معرفت‌شناسی، معرفت عقلی، تجربه، کانت، علامه طباطبایی.

\*\*\*

## مقدمه

نوع نگرش به فلسفه اولی همواره تعیین‌کننده رویکرد جوامع در مواجهه با سایر علوم و ساحت‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی بوده است. پس از دوره رنسانس، با توجه به تغییرات مبنایی و اساسی‌یی که در فلسفه غرب پیش آمد، اولین و اصلیت‌ترین مسئله‌یی که توسط برخی از جریانها تحت‌الشعاع قرار گرفت، فلسفه اولی یا متافیزیک یا مابعدالطبیعه بمعنای سنتی آن بود.

از آغاز سده هیجدهم میلادی در اروپا تحقیقات فلسفی در دو خط مخالف سیر کرد. خطی که دکارت سر رشته آن را در دست داشت در عین اینکه از جهاتی فلسفه را منقلب نمود، مشرب افلاطون و ارسطو را هم از دست نداد. طرفداران این جریان تعقل را تنها وسیله معرفت میدانستند و آنچه را عقل می‌پذیرفت با حقیقت مطابق می‌انگاشتند. در این روش علم واقعی همان فلسفه اولی است که در اروپا آن را مابعدالطبیعه خوانده‌اند. خط سیر دیگر خطی بود که حکمای انگلیس اختیار کردند و پس از بیکن، لاک سر رشته آن را بدست گرفت و هیوم آن به کمال رساند؛ آنها معتقد بودند علم برای انسانها تنها با حس، یعنی به تجربه حاصل میشود و تعقل بتنهایی مجهولی را حل نمیکند. هر علمی که بوسیله حس و تجربه بدست می‌آید، مفید است و بنابراین فلسفه اولی بحثی بی‌حاصل است (فروغی، ۱۳۸۳: ۱۹۸ / ۲). اوج مواجهه تقابلی با فلسفه اولی را باید در هیوم جستجو کرد که تأثیرات تفکرات او بر فلاسفه بعد از خودش در غرب، انکارناپذیر است.

این تقابل همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه نوبت به کانت رسید. او با دو رویکرد کاملاً متضاد روبرو میشود که در برهه‌یی از زمان پیرو یکی از آنها و در

۱۲۲



برهه‌یی بعد، نه پیرو دیگری بلکه میتوان گفت تحت‌تأثیر آن قرار گرفته و درصدد رفع نزاع میان این دو خط سیر برآمد که در نهایت منجر به ایجاد مکتبی جدید شد. کانت فلسفه هیوم را مطالعه کرده و بمحض اینکه معنای شکاکیت هیوم را فهمید، اعتقادش به ارزش و اعتبار معرفت متافیزیکی، سخت متزلزل شد (ژیلسون، ۱۳۸۵: ۱۷۵). در واقع کانت به این مسئله رسید که آیا میتوان علمی بنام متافیزیک با همان مبادی، مبانی و روش سنتی آن، داشت یا چنین علمی ساخته حکماست و نمیتوان آن را علم دانست؟

علامه طباطبایی که وارث فلسفه اسلامی و متکی به فلسفه صدرایی است، با توجه به خط سیر تقریباً واحد تکاملی که فلسفه اسلامی داشته است، نگرشی کاملاً واضح به فلسفه اولی دارد. از دیدگاه او، فلسفه اولی با تمامی بنیه‌های عقلی و برهانی، علمی یقین‌آور در کنار سایر علوم است و همچنان بعنوان علم برتر در صدر علوم قرار دارد.

باید توجه داشت که بحث عمده و اساسی در مطالعه تطبیقی متافیزیک و جایگاه آن در نظر علامه طباطبایی و کانت، مسئله امکان معرفت یا عدم امکان معرفت به متافیزیک و گزاره‌های متافیزیکی است؛ در عین حال بررسی موارد دیگری نیز که در نظریه نهایی علامه و کانت در ارتباط با فلسفه اولی اثرگذار است، مسئله پژوهش را بیشتر قابل تبیین میکند.

### چیستی فلسفه اولی

لفظ فلسفه که ریشه یونانی دارد در گذشته به معنایی عام در نظر گرفته میشد که شامل جمیع معلومات نظری و عملی و تقریباً با لفظ علم مرادف بود اما از زمانی که در برخی علوم، روشن برهان و قیاس عقلی جای خود را به روشن تجربی داد، در اصطلاح دانشمندان لفظ علم و فلسفه هر یک به معنایی جداگانه بکار برده شد. معمولاً کسانی که هم روش تجربی و هم روش برهان و قیاس عقلی را صحیح و معتبر میدانند به آن دسته از مسائل که محصول تجربیات بشر است «علم» میگویند و به مسائلی که صرفاً جنبه تعقلی و نظری

۱۲۳



آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفه اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۴-۱۲۱

دارد، «فلسفه»، و چون حکمت اولی صرفاً محصول قوه تعقل بشر است و تجربه حسی در مسائل آن راه ندارد، غالباً هر وقت فلسفه گفته میشود، مقصود حکمت اولی است (مطهری، ۱۳۸۹: ۶۰/۶).

علامه طباطبایی فلسفه اولی یا حکمت الهی را علمی میدانند که در آن از احوال و احکام موجود مطلق سخن گفته میشود و هدف این علم عبارتست از ارائه معرفت کلی از موجودات و تمییز موجود حقیقی از موجود غیر حقیقی (طباطبایی، ۱۳۹۲ الف: ۷).

کانت نیز در تعریف مابعدالطبیعه سنتی میگوید: در آن هم از مفاهیمی که بصورت تجربی اخذ شده‌اند و هم از مفاهیم عقلی محض که بهیچ عنوان از تجارب حسی بدست نمی‌آیند، بحث میشود ولی هدف اصلی از مابعدالطبیعه را همین قسم اخیر میدانند که در حقیقت همین مفاهیمند که واقعیت عینی و صحت تصدیقات آنها با هیچ تجربه‌یی کسب نمیشود (کانت، ۱۳۷۰: ۱۸۱) و در واقع مابعدالطبیعه با این بیان، نگاه کلی به واقعیات بشمار می‌آید.

### بیان اهم آراء کانت و علامه طباطبایی در باب معرفت‌شناسی

مسئله اصلی معرفت‌شناسی اینست که آیا انسان توان کشف حقایق و آگاهی از واقعیات را دارد یا نه؟ اگر دارد از چه راهی میتواند به آنها برسد؟ معیار بازشناسی حقایق از پندارهای نادرست و مخالف با واقع چیست؟ به بیان دیگر، محور اصلی مباحث شناخت‌شناسی را مسئله ارزش شناخت تشکیل میدهد. آنچه برای فلسفه اهمیتی ویژه دارد، ارزشیابی شناخت عقلانی و اثبات توان عقل در حل مسائل هستی‌شناسی و سایر شاخه‌های فلسفه است (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۶: ۲۱۸/۱).

عمده مباحثی که در مورد نوع رویکرد کانت و علامه طباطبایی به فلسفه اولی مطرح میشود، متأثر از معرفت‌شناسی آنهاست. کانت معرفت‌شناسی مقدمه‌یی برای بررسی سایر مسائل فلسفی و فلسفه اولی میدانند، در حالیکه از نظر علامه طباطبایی از یک بُعد، معرفت‌شناسی مقدمه ورود به هستی‌شناسی

و فلسفه اولی است. بعبارت دیگر، وقتی قرار است مسائل مربوط به فلسفه اولی را بصورت بحث علمی و معرفتی یقین آور، ارائه کنیم، ضرورتاً باید مبانی مربوط به معرفت‌شناسی را معرفی کرده و بر اساس چارچوب آن، موضوع، روش، هدف و امکان یا عدم امکان فلسفه اولی را بیان کنیم؛ البته برخلاف کانت، علامه از بُعد دیگر در برخی قسمتهای معرفت‌شناسی، از بعضی مباحث وجودشناسی مانند بداهت وجود، ماهیت، تقسیمبندی عالم وجود به حس، خیال و عقل، بهره برده است.

بنابراین برای بررسی ارزش فلسفه اولی از دیدگاه این دو فیلسوف، مقایسه معرفت‌شناسی آنها در اولویت قرار دارد. اولین مسئله اساسی در معرفت‌شناسی کانت، تأثیری است که از علوم دیگر پذیرفته است. او بر اکثر علوم زمانه خود تسلط داشت و علاوه بر منطق و مابعدالطبیعه و اصول تعلیم و تربیت، فیزیک و حقوق طبیعی و اخلاق و خداشناسی استدلالی و... نیز تدریس میکرد (کورنر، ۱۳۸۰: ۳۸۳). او در علوم طبیعی، فیزیک و ریاضیات بسیار تحت تأثیر فیزیک نیوتنی بود (فروغی، ۱۳۸۳: ۱۹۴/۲). شاید همین گرایش به فیزیک نیوتنی اثر بسیاری بر نظریات نهایی او در باب معرفت‌شناسی و علم داشته باشد؛ ظاهراً درگیری او با علوم تجربی و روش آن، یکی از علل جهتگیری نهایی وی در حوزه معرفت‌شناسی بوده است.

همانطور که گذشت، مجادله میان مکتب عقلگرایی و مکتب تجربه‌گرایی در معرفت‌شناسی، در اندیشه هیوم به اوج خود رسید. او هرگونه معرفت را ناشی از تأثرات حسی و همه محتوای ذهن را از سرچشمه تجربه، بیرون میکشد (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۲۸/۵). در حقیقت، از نظر او ذهن بخودی خود هیچ معرفتی ندارد، مگر اینکه بنوعی از مجرای حس بدست آورده باشد؛ تا آنجا که هیوم میکوشد علت را نیز با روش تجربی توجیه کند (راسل، ۱۳۶۵: ۴۹۸/۲). کانت که زمانی پیرو ولف و مکتب عقلگرایی بود، پس از آشنایی با آراء هیوم، درصدد برآمد مواجهه میان دو مکتب را بنحوی حل و فصل کند. نتیجه این

۱۲۵



آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفه اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۴-۱۲۱

کار ارائه مکتبی جدید شد. سازه فلسفه جدیدی که کانت ارائه کرد، بر اساس مباحث معرفت‌شناسی او پی‌ریزی شده و فلسفه استعلایی وی ایده‌یی برای حل مسائل و مشکلات معرفت‌شناسی بوده است.

کانت در نظریه جدید خود بنوعی هم از تجربه‌گرایی هیوم بهره برده است و هم از عقل‌گرایی لایبنیتیسی. او نواقص تجربه‌گرایی را که هرگونه مفاهیم کلی و ضروری را انکار می‌کرد، اصلاح نموده و در عین حال برخلاف عقل‌گرایان، از نقش تجربه هم غافل نبوده است. بنابراین کانت عملاً هم حس و هم عقل را در معرفت دخیل دانسته است.

مشکل و درگیری اساسی میان تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان که کانت در معرفت‌شناسی استعلایی خود بدنبال حل آن است، به قضایای ترکیبی پیشینی برمیگردد. قضیه ترکیبی قضیه‌یی است که در آن محمول به موضوع تعلق ندارد و مفهوم محمول کلاً بیرون از مفهوم موضوع است (Kant, 1998: pp. 9-11) و چون محمول هیچ تعلق به موضوع ندارد، بهیچوجه از تجزیه و تحلیل مفهوم موضوع نمیتوان به مفهوم محمول دست پیدا کرد. قضیه پیشین نیز معرفتی است که از تجربه و حتی ارتسامات حسی مستقل باشد (کورنر، ۱۳۸۰: ۱۴۲). اگر قضیه‌یی هر دو ویژگی ذکر شده را داشته باشد، قضیه ترکیبی پیشینی خواهد بود. محل اختلاف در این قضایا که کانت بخاطر حل آن بحث استعلا را ارائه کرد، اینست که اگر قضیه‌یی ترکیبی باشد باید منشأ تجربی داشته باشد و اگر قضیه‌یی پیشینی باشد، باید از تجربه بنیاز باشد. در این مسئله تضادی دیده میشود که فلاسفه تجربه‌گرا قادر به حل آن نبودند؛ بهمین دلیل وجود چنین قضایایی را رد کردند. اما کانت معتقد است قضایایی وجود دارند که با آنکه ترکیبی هستند از کلیت و لزوم برخوردارند و ارزش علمی دارند؛ بعنوان مثال این حکم که «آنچه روی میدهد علتی دارد» قضیه‌یی تحلیلی نیست زیرا مفهوم «آنچه روی میدهد» مفهوم علت را در خود ندارد، اما در این قضیه دو صفت کلیت و ضرورت را که از خواص قضایای ماتقدم است، بکار میبریم

۱۲۶



(نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

در واقع، کانت برای توجیه وجود این قضایا، بحث حس و فاهمه را مطرح کرده است. او فهمیده بود که معرفت تنها با تجربه حسی حاصل نمیشود؛ اگرچه شروع معرفت از حس و تجربه باشد (هارتناک، ۱۳۷۶: ۳۰). اینکه همه شناخت با تجربه حسی آغاز شود، دلیل نمیشود که تمام شناخت از رهگذر تجربه باشد. بدون حساسیت هیچ چیزی به ما داده نمیشود و بدون فاهمه هیچ چیزی تصور نمیشود. شناخت تنها با اتحاد ایندو بوجود می‌آید (آپل، ۱۳۷۵: ۱۰۵). در مرحله حساسیت معرفت، حواسی که در ارتباط با خارجند، داده‌هایی که در این ارتباط ادراک میکنند را به فاهمه تحویل میدهند. فاهمه نیز با برقراری مناسبت‌هایی میان این داده‌ها و سنجش آنها، اقدام به تولید قضایای کلی و ضروری میکند.

ادعای کانت اینست که نه تجربه بتنهایی قادر به فراهم کردن معرفت است و نه عقل؛ تنها در تألیف تجربه و عقل است که حصول معرفت امکانپذیر میشود (اسکروتن، ۱۳۸۸: ۴۴). بنابراین در دیدگاه کانت، هم عین و هم ذهن در معرفت دخیلند. البته از نظر وی محور اصلی شناخت ذهن است (Kant, 1998: pp. 189-190). او معتقد است یک چیز از خارج وارد ذهن میشود و یک چیزی را هم خود ذهن، ضمیمه آن میکند.

مطلب دیگری که در معرفت‌شناسی استعلایی کانت مطرح است اینست که وی در حساسیت، زمان و مکان را نیز بعنوان عناصر پیشینی ذهن، دخیل میداند؛ یعنی فقط تصوراتی که در قالب زمان و مکان هستند امکان درک شدن توسط حساسیت را دارند (Reichenbach, 1958: xi-xiii). در صورتیکه یکی از این دو عنصر حذف شوند، وظیفه حساسیت محقق نخواهد شد. فاهمه نیز در عملیات خود باید حائز دوازده مقوله پیشینی باشد تا بتواند میان تصورات وارد شده ارتباط منطقی برقرار کند و آنها را در قالب تصدیقات و احکام درآورد. بعنوان مثال، در عبارت «اگر باران بیارد، زمین خیس میشود»،

۱۲۷

این علیت بصورت پیشینی در ذهن وجود دارد و از راه تجربه حسی بدست نیامده است.

نکته قابل توجه و مهم دیگری که در مورد معرفت‌شناسی کانت میتوان گفت اینست که از نظر او معرفت فقط در حوزه پدیداری موجودات ممکن است و ذات موجودات معرفت‌پذیر نیست (اسکروتن، ۱۳۸۸: ۶۶-۶۵).

خلاصه معرفت‌شناسی استعلایی کانت نشان میدهد که برای کسب معرفت، برخوردارهای تجربی کافی نیست و قضایای ترکیبی پیشینی در معرفت نقش اساسی دارند. بهمین دلیل کانت در کنار حساسیت، قوه فاهمه را نیز در معرفت‌شناسی استعلایی خود پیش میکشد و آن را نقطه اتکای مسئله معرفت قرار میدهد. در عین حال، او معتقد است فاهمه فقط میتواند به آن چیزی که پدیدار است معرفت پیدا کند.

در مقابل، از نظر علامه طباطبایی از آنجا که روش فلسفه، برهانی است و تنها زمانی میتوان گفت یک معرفت فلسفی یقین‌آور است که در آن از برهان استفاده شده باشد، ابتدا باید دید برهان با چه کیفیتی به علم ارزش معرفتی میبخشد. علامه معتقد است چون روش تحقیق در فلسفه، برهانی است، ما فقط میتوانیم بر اساس آن استنتاج کنیم که «این چیز موجود است و آن دیگری موجود نیست» و گر نه بحث از امور جزئی از توان علم خارج است؛ زیرا برهان در امور جزئی، متغیر و بیثبات جاری نیست. بهمین دلیل در این علم، موجود بطور کلی بررسی میگردد (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف: ۱۹).

بخش عمده معرفت‌شناسی علامه به بررسی منابع ادراک و چگونگی فرایند ادراک اختصاص دارد. علامه در کنار ابزار حس، از وجود ذهنی (خیالی) و ادراک عقلی سخن گفته است. بعقیده او دسته اول ادراک و معرفت با جهان مادی و علم به اعیان خارجی در ارتباطند. دسته دوم ادراکات و علوم نیز مربوط به مدرکاتی هستند که منشأ مادی ندارند و مربوط به ماده نیستند. طبیعتاً فرایند ادراک در علم به این دو دسته از موجودات متفاوت است. این



نوشتار سعی دارد هر دو دسته را بررسی نماید.

از نظر علامه، در ادراک دسته اول، یعنی اعیان مادی و محسوسات، سه مرحله ادراک حسی، خیالی و عقلی اتفاق می‌افتد تا فرایند شناخت کامل شود. علامه بر این باور است که حس یکی از ابزارهای اصلی شناخت اعیان خارجی مادی و دارای ارزش معرفت‌شناختی است. اما اینکه آیا خود حس ادراک میکند یا خیال و عقل هستند که عمل ادراک را انجام میدهند، پرسش بجایی است که باید پاسخ داده شود.

بعقیده علامه حواس پنجگانه صرفاً مدخلی برای ارتباط با جهان مادی و خارجی هستند. هر یک از حواس پنجگانه بمحض ارتباط با ماده، از طریق سلسله اعصاب، صورتهای مادی را دریافت میکند، اما آن چیزی که ادراک میکند خود این حواس نیستند و ادراک در اعضای مادی اتفاق نمی‌افتد. فعل و انفعالات مادی که در زمان وقوع علم به امور جزئی بوجود می‌آیند، انکارناپذیر نیست اما بحث در اینست که صورتهای مادی‌یی که در اعضای مادی بدن نقش می‌بندند و با معلومات خارجی مغایرت دارند، معلوم بالذات ما نیستند بلکه مقدماتی هستند که نفس را آماده میکنند تا ماهیات خارجی با وجودی مثالی و غیرمادی نزد نفس حضور یابند؛ اگر همین صورتهای تحقق یافته در اعضای ادراکی معلوم بالذات ما شوند، لازمه آن سفسطه است (همو، ۱۳۹۲ الف: ۴۳). پس علامه ضمن تصدیق وجود مصادیق خارج از ذهن در جهان ماده در ادراک حسی، ارتباط با این موجودات مادی را به صورت اعدادی در معرفت مؤثر میدانند.

این ادراک حسی تا زمانی که ارتباط اندام حاسه با شیء مادی برقرار است، با کیفیتی که علامه به آن معتقد است، باقی است و پس از قطع ارتباط با ماده، ادراک حسی نیز پایان می‌پذیرد. باید توجه داشت که مدرکات حسی صورتهای کاملاً جزئی هستند و به افرادی خاص تعلق دارند. در مرحله بعد، پس از دور کردن شیء مادی از تماس با اعضای حسی، صورتی از آن معلوم که در مرحله قبل ادراک شده بود، در خیال باقی میماند.

۱۲۹



آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفه اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۴-۱۲۱

این مرتبه از ادراک، ادراک خیالی یا مثالی است که عاری از ماده است و صورت مدرک در آنجا ادراک میشود. در این مرحله نظر علامه همانند ملاصدرا، اینست که قوه خیال توانایی خلق دارد و صورت مدرک را در فضای ذهن می‌آفریند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/۲۶۵).

بعد از این مرحله نوبت به ادراک عقلی میرسد. عقل صورت را نیز از مرتبه ادراک خیالی حذف میکند و فقط یک ادراک و علم کلی باقی میگذارد. کار عقل علاوه بر دریافت کلی از یک ادراک جزئی، استدلال کردن، برقراری رابطه و قیاس میان معلومات کلی مختلف و... است.

از نظر علامه سه نوع مفهوم کلی وجود دارد که معقولات نامیده میشوند: معقول اولی یا مفهوم ماهوی، معقول ثانی منطقی و معقول ثانی فلسفی. او این تقسیمبندی را در تقسیم علم یا مفهوم به حقیقی و اعتباری بیان کرده و معقول اولی را مفهوم حقیقی و معقولهای ثانی را مفهوم اعتباری میداند (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۹۳-۳۹۲).

معقولات اولی مفاهیمی هستند که از مصادیق خارجی‌یی که توسط ادراک حسی و خیالی درک شده‌اند، اخذ میشوند. این مفاهیم هم میتوانند در خارج تحقق یابند و هم در ذهن. در واقع این مفاهیم همان ماهیتند؛ البته به حمل شایع. این نوع از معقولات، دسته اول معرفتها هستند که در ارتباط با ماده و اشیاء مادی وقوع می‌یابند. اما دسته دوم معرفتها، معرفتهایی هستند که نقطه آغاز و منشأ آنها ارتباط با عالم ماده نیست، بلکه مختص معقولات ثانی میباشند. معقولات ثانی ماهیت اشیاء را بیان نمیکنند بلکه اموری غیرماهویند و این قابلیت را ندارند که هم در ذهن بیابند و هم در خارج. در این مفاهیم میان مفهوم و مصداق عینیت برقرار نیست و از طریق مفهوم نمیتوان به حقیقت مصداق راه یافت (شیروانی، ۱۳۸۸: ۳/۳۴۷).

معقول ثانی منطقی مفهومی است که عروض آن بر معروض و اتصاف معروض بر آن، هر دو در ذهن است؛ مفاهیمی که حیثیت مصداقشان، بودن

۱۳۰



در ذهن است و بهمین دلیل محال است که در خارج تحقق یابند. معقول ثانی فلسفی نیز مفهومی است که عروض آن در ذهن است اما اتصاف آن در خارج. چنین اموری هرگز بعینه وارد ذهن نمیشوند، زیرا حیثیت ذهن، همان حیثیت عدم ترتب آثار خارجی است؛ برهمن اساس ورود آنها به ذهن مستلزم انقلاب در ذات بوده و محال است (همان: ۳۴۸).

نقطه عطف مطالب مطرح شده توسط علامه طباطبایی، نحوه درک معقولات ثانی است که پاسخ بسیاری از اشکالات وارده بر مسائل معرفت‌شناختی امور خارج از حس را تبیین میکند. او معتقد است نفس ما به خودش، قوایش و افعالش علم حضوری دارد، قوای مدرکه نفس بواسطه این علم، آنها را یافته و صورتگیری و عکسبرداری میکند و ادراک حصولی اتفاق می‌افتد. در ادراک حصولی، ماهیت نفس، قوا و افعال در برابر قوه مدرکه حاضر میشوند و همانطور که نسبت میان نفس، قوا و افعال حضوراً معلوم بود، حصولاً نیز معلوم میشود. زمانی که استقلال نفس و احتیاج قوا و افعال به نفس را مشاهده میکنیم، به مفهوم جوهر و عرض درک حاصل میکنیم. حال، نفس همین چیزی را که در خود یافته و آن را به علم حصولی تبدیل کرده، میتواند در محسوسات پیاده کند. بهمین دلیل در موارد محسوسات، که تاکنون از پشت سر آنها آگاه نبودیم، حکم به عرض بودن کرده و برای همه آنها موضوع جوهری اثبات مینماییم و یکباره تمام آنها به وصف مبدل میشوند، یعنی تاکنون ما روشنی و تاریکی و سردی و گرمی میدیدیم اما از این پس، روشن و تاریک و سرد و گرم را نیز میفهمیم و انتقال به قانون کلی «علیت و معلولیت» نیز از همین جا شروع میشود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۸-۸۷). این مفاهیمی که از نظر علامه طباطبایی به این شکل فهم میشوند، همان معقولات

۱۳۱

ثانی فلسفی یا مفاهیم اعتباری هستند که مسبوق به حس نیستند.

مطلب دیگری که باید در معرفت‌شناسی علامه طباطبایی در این مقاله بررسی گردد، بحث معرفت پیشین عقلی و قضایای ترکیبی پیشینی است که باید ذیل نظریات او پیرامون معقولات ثانی فلسفی حل شود. علامه نیز با تکیه



بر مبانی معرفت‌شناسی خود، اشکال تجربه‌گرایان در باب قضایای ترکیبی پیشینی را با شیوه منحصراً بفردی پاسخ می‌دهد. روش او در پاسخ به این اشکال استفاده از همان شیوهی است که در مورد معرفت به معقولات ثانی فلسفی ذکر شد.

علامه معتقد است پس از اینکه معقولات ثانی فلسفی (با کیفیتی که بیان شد) ساخته شدند، براحتی در قضیه ترکیبی پیشینی بکار می‌روند. پس قضایایی مانند «آتش علت گرماست» ترکیبی پیشینی هستند و علت یک معقول ثانی فلسفی است و ما برای کسب این مفاهیم نیاز به تجربه و حس نداریم بلکه طبق نظر علامه، بعنوان مثال، نفس مفهوم علت را از رابطه با قوای خود بدست آورده است و هر کجا که در خارج چنین ارتباطی وجود داشته باشد، آن را درک میکند. بنابراین بدون اینکه قائل به مفاهیم پیشین در نفس شویم میتوانیم مشکل قضایای ترکیبی پیشین را حل کنیم (کاظمی زردخوشی، ۱۳۹۲: ۸۰).

در کنار مطالب ذکر شده، بیان یک مسئله در معرفت‌شناسی علامه طباطبایی در ارتباط با ادراک کلیات ضروری است. ملاصدرا بر خلاف مشائیان که معتقدند تمامی انسانها قادر به ادراک کلیند و ادراک کلیات را در حد همین معقولات سه‌گانه میدانند، بر این باور است که ادراک کلیات برای افرادی خاص از انسانها تحقق پیدا میکند که در واقع مشاهده عقول مجرد است؛ اما آن چیزی که تحت عنوان ادراک کلیات مطرح است و تمام انسانها قادر به فهم آنها هستند، در واقع امور کلی نیستند بلکه زمانی که ذهن از دور عقول را مشاهده میکند، آنها را کلی می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۵۳). علامه نیز با تفاوتی، این دیدگاه را پذیرفته است. از نظر او علاوه بر اینکه ادراکات کلی عقلی بمعنای شهود عقول مجرد است، ادراکات حسی و مثالی نیز ناشی از صور مجرد هستند. جواهر مجرد مثالی که در عالم مثال موجودند، عالمی که نفس در آن در مرتبه مثالی خود موجود است، مثالیات را که مدرکات حسی و خیالی هستند، با مرتبه مثال خود درک میکند و معقولات را که مدرکات

عقلی او هستند، با مرتبهٔ عقلی خود؛ همچنانکه با مرتبهٔ مادی - جسمانی خود، بدن را تدبیر میکند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴/۲۴). با این بیان، مرتبهٔ مادی صرفاً زمینهٔ مشاهده مراتب مختلف حسی، خیالی و عقلی را فراهم میکند. با توجه به این مطلب، علامه دیدگاه دیگری که ویژهٔ خود اوست را بیان میکند. این دیدگاه در مورد روند تحقق ادراک از یک شیء خارجی میباشد و میگوید: در نظر علامه علوم حصولی هم به علوم حضوری برمیگردند. هنگام تحقق علم حصولی به اشیاء مادی، معلوم در حقیقت یک موجود مجرد است که بوجودآورندهٔ آن شیء مادی بوده و دربردارندهٔ کمال آن میباشد. این موجود مجرد، با وجود خارجی خود نزد مدرک حاضر میشود و انسان آن را با علم حضوری درک میکند و بدنبال این علم حضوری، مدرک به ماهیت و آثار خارجی آن شیء مادی منتقل میگردد. در واقع، علم حصولی یک اعتبار عقلی بدست آمده از یک معلوم حضوری است که عقل بناچار به آن تن داده و آن معلوم حضوری، موجودی مجرد مثالی و عقلی است که با وجود خارجی خود نزد مدرک حاضر می‌آید، اگرچه ادراک آن موجود مجرد، ادراکی از دور است (شیروانی، ۱۳۸۷: ۳/۴۳-۴۴). بنابراین آن معرفتی که اولاً و بالذات ارزش معرفتی دارد علم حضوری است و علم حصولی با تکیه بر علم حضوری، حصول یافته و ارزش علمی پیدا میکند. نتیجه اینکه، از نظر علامه طباطبایی نه تنها علم به پدیدارها (با کیفیتی که بیان شد) به علم حضوری باز میگردد بلکه علم به ذات نیز با این علم حضوری قابل دستیابی است.

### مقایسهٔ معرفت‌شناسی کانت و علامه طباطبایی

۱۳۳

اکنون میتوان آراء این دو فیلسوف در باب معرفت‌شناسی را در چند بند زیر بطور خلاصه مقایسه کرد:

۱. کانت در مباحث معرفت‌شناسی خود، تحت تأثیر گرایشهای علمی پیشین خود، مانند فیزیک نیوتونی قرار داشته است اما علامه طباطبایی بهیچ عنوان علوم دیگر را در معرفت‌شناسی خویش داخل نمیکند بلکه مبانی معرفت‌شناسی خود را

آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفهٔ اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۴-۱۲۱



در چارچوب فلسفه‌ورزی تحکیم مینماید.

۲. هر دو فیلسوف در بحث شناخت، نقش صرف تجربه یا نقش صرف عقل را رد میکنند و معتقدند در صورت حذف هر کدام از این دو بستر، امکان شناخت امور مادی منتفی است. از نظر هر دوی آنها شناخت اولیه مبتنی بر حس است.

۳. با وجود اینکه هر دو بر این باورند که شناخت اولیه مبتنی بر حس است، علامه طباطبایی این مسئله را فقط برای شناخت امور حسی و تجربی میپذیرد و معتقد است میتوان اموری که در محدوده حس نباشند را شناخت، ولی کانت این مسئله را نمیپذیرد و معرفت را فقط از دریچه حس و تجربه تأیید میکند.

۴. از نظر کانت صرفاً معرفتهایی از ارزش علمی برخوردارند که محدود به زمان و مکان باشند و معرفت به امور خارج از مکان و زمان ارزشی ندارد اما علامه به چنین چیزی معتقد نیست.

۵. کانت برای حل مشکل وجود قضایای ترکیبی پیشینی که از نظر او دارای ارزش معرفتی است، بحث فاهمه را مطرح کرده و معتقد است حس بتنهایی نمیتواند وجود چنین قضایایی را توجیه نماید. او با این روش نشان داد که ویژگی غیرتجربی قضیه‌های ترکیبی پیشین، به قالبهای پیشین نزد ذهن مربوط است. این قالبها شهودهای ذهنند و به تجربه وابسته نیستند بلکه بصورت ماتقدم در ذهن وجود دارند. اما علامه وجود قضایای پیشینی را بوسیله بحث معقولات ثانی توجیه کرده است بدون اینکه نیاز باشد آنها را بصورت ماتقدم در ذهن موجود بداند. علامه چنین قضایایی را با اتکا به علم حضوری توجیه میکند و میگوید نفس حقیقت این مفاهیم را از رابطه با قوای خود بدست آورده است و هر کجا که در خارج چنین ارتباط و پیوستگی وجود داشته باشد، آن را درک میکند.

۶. علامه تمام معارف بشری را به علوم حضوری برمیگرداند در حالیکه

کانت هیچ توجهی به علم حضوری نداشته است. نتیجه‌ی اساسی این دو دیدگاه اینست که کانت فقط معتقد به معرفت در حوزه‌ی پدیداری است در صورتیکه علامه طباطبایی هم به معرفت پدیداری و هم به معرفت در حیطه ذات، قائل است.

۷. علامه با نظریه‌ی نهایی خود توانست اثبات کند که امور کلی‌یی که ذهن و عقل مفهوم آن را می‌یابند در خارج از ذهن نیز وجود دارند اما کانت این کلیات را فقط نزد فاهمه و ذهن موجود میدانست.

### ارزش فلسفه‌ی اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

اکنون باید بررسی شود که با توجه به مبانی معرفت‌شناسی کانت و علامه طباطبایی، فلسفه‌ی اولی با چه کیفیتی ارزش معرفت‌شناختی دارد و میتوان آن را علم دانست؟ به این معنی که: آیا پاسخهایی که به مسائل فلسفه‌ی اولی با روش عقلی برهانی داده میشود، مطابق با واقعیت‌های جهان خارج است یا خیر؟ بعبارت دیگر، آیا ارزش علمی دارد یا خیر؟

از دو جنبه میتوان این مسئله را بررسی کرد؛ اول اینکه، آیا برهان با تمام قوانینی که دارد، برای تولید علم و ارائه‌ی معرفت‌های یقینی، صلاحیت دارد؟ و دوم اینکه، آیا صحبت از علومی که مربوط به امور خارج از حس است و صرفاً با استفاده از استدلال برهانی درباره‌ی آنها معرفتی حاصل میشود - مانند خدا (واجب‌الوجود)، صفات خدا، ملائکه، معاد و... - صحیح و یقین‌آور است؟

طبیعتاً با در نظر داشتن مبانی تجربه‌گرایان که منبع معرفت را صرفاً تجربه و حس میدانند و تمام موجودات و ادراکات خارج از تجربه‌ی فیزیکی را رد میکنند، تمام پدیده‌هایی که بصورت فیزیکی تجربه نشوند، انکار میشوند. طبق این مبانی، علمی بنام فلسفه‌ی اولی هیچ وجهه‌ی علمی یقینی ندارد.

کانت از طرفی با عقلگرایان مواجه است و از طرف دیگر با تجربه‌گرایان. بنظر او بخشی از تفکرات هر کدام از آنها قابل پذیرش و بخشی دیگر قابل خدشه است؛ بهمین دلیل بدنبال حل این مشکل، در نهایت به فلسفه‌ی

۱۳۵



آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفه‌ی اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۲ - ۱۲۱

استعلایی و انتقادی میرسد و مکتبی جدید بنا مینهد.

کانت بر اساس مبانی معرفت‌شناسی‌یی که در فلسفه استعلایی خود ارائه کرد، رویکردی جدید را برای اولین بار درباره امور متافیزیکی و بتبع، علم متافیزیک اتخاذ نموده است. او با متافیزیکی که فراتر از محدوده معرفتی انسان باشد، مخالف بوده و عبارتی منتقد متافیزیکی است که می‌خواهد فراتر از حس انسان سیر کرده و معارفی را کسب کند، زیرا از نگاه او معرفتی ورای امور حسی برای انسان متصور نیست.

بعقیده کانت، فلسفه اولی در تبیین سنتی آن، می‌خواهد با استفاده از یکسری مباحث صرفاً مفهومی و کلی، به مسائلی بپردازد که هیچ سنخیتی با تجربه حسی ندارند، درحالیکه (از نگاه کانت) مبحثی صرفاً ذهنی و مفهومی بدون تکیه بر حس، معرفت‌زا نیست. بهمین دلیل بنظر او معرفت به متافیزیک در سبک افلاطونی و ارسطویی آن غیرممکن است و باید یک متافیزیک بر اساس مبانی خود وی طراحی و ارائه شود.

با توجه به مبنای کانت در معرفت‌شناسی که حصول تمامی معرفتها را از طریق حس و تجربه میسر دانسته و معتقد است فاهمه و عقل بدون تجربه نمیتوانند به شناخت برسند، طبیعتاً فلسفه اولی سنتی بعنوان یک علم انکار می‌گردد.

کانت متافیزیکی را که از تجربه نشئت گرفته باشد، ممکن میداند، بشدت و بصراحت از آن دفاع میکند و متافیزیکی را که فراتر از تجربه باشد، ناممکن دانسته و آن را جدل و توهم می‌شمارد (Gardner, 1999: p. 24). با این توضیحات، او هم نظر هیوم در انکار هرگونه متافیزیک و هم متافیزیک سنتی و جزمی را رد میکند. از نظر وی میتوانیم متافیزیک را بعنوان یک علم پایه‌گذاری کنیم، ولی اگر بخواهیم هرگونه متافیزیکی را بصورت یک علم معرفی کنیم باید به قضایای ترکیبی پیشینی که مقدم بر تجربه هستند، رجوع کنیم (Kant, 1998: pp. 219-223).

کانت برخلاف فلاسفه تجربه‌گرا، بدنبال رد مطلق مابعدالطبیعه نیست اما معتقد



است نمیتوان از طریق حس و فاهمه به امور متافیزیکی معرفت پیدا کرد. میتوان گفت گزاره‌های مابعدالطبیعه نزد او، از حیث معرفت‌شناسی فاقد ارزشند. با این حال، ما نه حق پذیرفتن وجود اعیان مابعدالطبیعی را داریم و نه حق انکار آنها را (هارتاک، ۱۳۷۶: ۱۸۴). بر اساس این دیدگاه است که کانت برای بررسی امور متافیزیکی، به عقل عملی روی آورده است (مجتهدی، ۱۳۶۳: ۷۵).

بنا بر مطالب مطرح شده، نظر نهایی کانت انکار ارزش معرفتی گزاره‌های متافیزیکی بود نه رد کل حقیقت خارجی آن، درحالیکه هیوم و تجربه‌گرایان، کل وجود خارجی امور متافیزیکی و بتبع آن، علم متافیزیک را منکر بوده و آنها را توهم دانسته‌اند. کانت در نهایت میگوید گزاره‌های متافیزیکی - سنتی، نمیتواند علمی و یقین‌آور باشد و علم فلسفه اولی لاجرم باید مبتنی بر اساس قضایای ترکیبی پیشینی تدوین گردد تا ارزش معرفتی داشته باشد.

در مقابل، از نظر علامه روش برهان و استدلال عقلی که یکی از کارکردهای عقل است، نتایج یقینی دارد. یعنی عقل با توجه به معقولات ثانی و نیز مفاهیم ماهوی که کلی هستند و از ادراک حسی اخذ شده‌اند، میتواند بر اساس قواعد و قوانینی که درستی آنها در منطق اثبات شده و عقل هم ذاتاً بر اساس آن قوانین تعقل میکند، قیاسهایی که بلحاظ ماده و صورت قابل استناد یقینی باشند و در نهایت به بدیهیات منتهی شوند، تشکیل داده و به نتایجی برسد. اگر این سیر در تعقل صورت بگیرد، قضیه حاصل شده صددرصد علمی بوده و ارزش معرفت‌شناختی دارد. در این رویکرد، مقدمات برهان میتواند با تکیه بر تجربه یا امور عقلی بدیهی، یقینی باشد و هیچ لزومی به نشئت گرفتن مقدمات از امور تجربی و حسی بدیهی نیست. از نظر علامه طباطبایی تنها نتیجه قیاس برهانی یقینی است و منظور از یقین، معرفت و اعتقادی است که کاشف واقعیت و مطابق آن باشد. همچنین بعقیده او علاوه بر اینکه فقط کلیات هستند که میتوان نام علم و معرفت بر آنها نهاد، برهان نیز فقط در کلیات جاری میشود و در جزئیات نمیتوان از برهان استفاده کرد؛ بهمین دلیل

۱۳۷

عوارض ذاتی موضوع فلسفه اولی نیز از جهتی که کلی هستند میتوانند توسط برهان مورد بررسی قرار گیرند (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۸-۹).

به باور علامه براهین معتبر یقینی در فلسفه اولی لمّی نیستند بلکه تمام آنها آنّی هستند تا در آن از یک متلازم عام به متلازم عام دیگر برسیم (همان: ۱۱). اصطلاحاً به این قسم از برهان آنّی، شبه لمّ میگویند. این نظر علامه با نظر همه فلاسفه قبلی مخالف است.

در پاسخ به پرسش دوم باید گفت: موضوع فلسفه اولی مطلق وجود از جهت کلی میباشد و وجود چه بلحاظ تصور و چه بلحاظ تصدیق، بدیهی است (همان: ۱۰) و هیچ کس نمیتواند آن را انکار کند؛ بر همین اساس زمانی که در مسائل فلسفه اولی، از عوارض ذاتی موضوع آن (یعنی مطلق وجود) بحث میشود، بر پایه این بداهت وجود و مفهومی که ذهن و عقل از آن بدست آورده‌اند، برهان آورده میشود. در کنار این مسئله، طبق مبنایی که از علامه درباره درک معقولات ثانی فلسفی بیان شد، این معقولات نیز بدیهیند. مفاهیمی که موضوعات و محمولات مسائل فلسفی را تشکیل میدهند - از قبیل مفهوم وجود و عدم، وحدت و کثرت، وجوب و امکان و امتناع، علت و معلول و... - مفاهیمی بسیط هستند (نه مرکب) و بهمین دلیل بدیهی‌التصور و بینای از تعریف میباشند (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۷۶/۶).

بنابراین مفهوم وجود و موجود که موضوع اصلی مسائل فلسفی است، فقط با روش انتزاعی و عقلی امکانپذیر است و مفاهیم فلسفی دیگر، مانند وحدت و کثرت و... صرفاً عقلانی میباشند، یعنی مفاهیمی هستند که ذهن از راه هیچ حس خارجی یا داخلی قادر نیست به آنها دست پیدا کند بلکه با یکی از عالیتین اعمال عقلانی به آنها نایل شده است و بدیهی است که بررسی موضوعی که عقل با عالیتین اعمال خویش آن را یافته است جز از طریق عقلانی ممکن نیست (همان: ۴۸۱).

حال با مقدماتی که بیان شد؛ میتوان گفت: اولاً، برهان و قیاس برهانی اگر

تمام شرایطشان احراز شوند، یقینیند. ثانیاً، تمام بررسیهای فلسفه اولی مبتنی بر بداهت مفهوم وجود است. ثالثاً، معقولات ثانی فلسفی با اینکه از راه حس فهم نمیشوند اما مفاهیمی بدیهیند و براحتی میتوان بر یقینی بودن تمام نتایج فلسفه اولی حکم کرد. بعنوان مثال، زمانی که واجب‌الوجود بوسیله روش عقلی، با تکیه بر بداهت مطلق وجود و بداهت باطل بودن تسلسل اثبات میشود، قطعاً این خروجی بلحاظ معرفت‌شناختی یقین‌آور بوده و ارزش علمی دارد.

البته در پایان باید با دیدی عمیق به این مهم توجه داشت که تمام معارفی که از این طریق بدست می‌آیند، در حد علم‌الیقین هستند و در نگاه متعالی علامه، انسان میتواند به جایی برسد که عقول مجرد را مشاهده کند، نه شهودی از دور، بلکه با عین‌الیقین و بالاتر از آن، با حق‌الیقین.

\* \* \*

اگر بخواهیم ماحصل آراء کانت و علامه طباطبایی را در مورد ارزش فلسفه اولی مقایسه کنیم، در چهار بند میتوان آنها را بیان کرد:

۱. کانت با توجه به مبانی معرفت‌شناسی خود، گستره معرفت بشری را محدود به مادیات کرده و فقط ارزش گزاره‌هایی را اثبات نمود که از راه حس بوجود آمده باشند. بر این اساس، او ارزش گزاره‌های متافیزیکی را بطور کامل منکر شده است. اما علامه طباطبایی معرفت به امور خارج از حس به روش عقلی را اثبات میکند و بر اساس آن تمام گزاره‌های فلسفه اولی را دارای ارزش علمی میداند و معتقد است اگر در جایی روش عقلی دچار خطا شده، بدلیل خطا در مقدماتی است که از راه تجربه کسب شده‌اند و گرنه مسائل فلسفه اولی که مبتنی بر بدیهیات عقلیند، اولاً، بهیچ وجه خطاپذیر نیستند و ثانیاً، دارای ارزش معرفتی هستند.

۲. کانت با وجود اینکه ارزش معرفتی فلسفه اولی را منکر شد اما تأکید کرد که بهیچوجه متافیزیک را نمیتوان انکار نمود بلکه فقط معرفت بشر به آن، انکار میشود. از نظر کانت، هرچند ما حق نداریم به وجود اعیان

۱۳۹



آرمین منصوری، عباس یزدانی؛ ارزش فلسفه اولی از منظر کانت و علامه طباطبایی

سال یازدهم، شماره چهارم  
بهار ۱۴۰۰

صفحات ۱۴۴-۱۲۱

مابعدالطبیعی قائل شویم، حق انکار آنها را نیز نداریم. او برای مسائل مربوط به فلسفه اولی از طریق عقل عملی ورود پیدا میکند. این در حالی است که علامه طباطبایی یافته‌های عقل نظری درباره فلسفه اولی را یقین‌آور تلقی میکند و بوسیله آنها، اعیان مابعدالطبیعی را بطور قطع اثبات مینماید.

۳. کانت معتقد است اگر قرار است علمی تحت عنوان فلسفه اولی تدوین شود، لاجرم باید متکی بر مبانی معرفت‌شناسی او باشد و فلسفه اولی سنتی باید کنار گذاشته شود، اما علامه طباطبایی همین فلسفه اولی را بعنوان یک علم تأیید کرده و آن را در صدر تمام علوم بشری مینشانند.

۴. کانت بیان میکند که اگر بخواهیم علم متافیزیک را پایه‌گذاری کنیم باید با اتکا به قضایای ترکیبی پیشینی - با کیفیتی که کانت بدنبال حل و فصل آن بود - این علم پایه‌گذاری شود، ولی علامه فلسفه اولی را متکی به قضایای ترکیبی پیشین ندانسته است.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فلسفه اولی در اندیشه علامه طباطبایی و کانت اولویت دارد. علامه بنوعی احیاگر فلسفه و بحث‌های فلسفی در مجامع علمی معاصر بوده است. کانت نیز مهمترین مسئله‌یی که در فلسفه باید با آن مواجه شد را متافیزیک میدانست و درصدد حل اختلافات میان عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان در مسائل معرفت‌شناسی بود که در نهایت فلسفه اولی را تحت‌تأثیر مستقیم قرار میداد. او برای جمع میان آراء متضاد تجربه‌گرایان با عقل‌گرایان که در باب قضایای ترکیب پیشینی بوجود آمده بود، نقش فاهمه را مطرح نمود، اما در عین حال بخاطر محدود کردن معرفت در امور پدیداری ناشی از حس، عملاً متافیزیک سنتی را بعنوان علم معرفت‌زا رد کرده و بدنبال ارائه متافیزیکی جدید، با تکیه بر قضایای ترکیب پیشین است. البته او متافیزیک سنتی را از رهگذر عقل عملی دنبال کرده است. در مقابل، علامه طباطبایی معرفت به امور خارج از حس به روش عقلی را اثبات کرده و در نتیجه معتقد است نتایج فلسفه اولی بدلیل تکیه بر

۱۴۰



بدیهیات عقلی مسلم، هم معرفت‌زا و یقینی هستند و هم کاملاً بدور از خطا.

## منابع

- آپل، ماکس (۱۳۷۵) شرحی بر تمهیدات کانت: مقدمه‌ای به فلسفه انتقادی، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسکروتن، راجر (۱۳۸۸) کانت، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.
- راسل، برتراند (۱۳۶۵) تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: پرواز.
- ژیلسون، اتین (۱۳۸۵) نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- شیروانی، علی (۱۳۸۷) ترجمه و شرح نه‌ایة‌الحکمة، قم: بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸) ترجمه و شرح بدایة‌الحکمة، قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۶) نه‌ایة‌الحکمة، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷الف) نهایت فلسفه، ترجمه مهدی تدین، قم: بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ب) اصول فلسفه رئالیسم، بکوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲الف) بدایة‌الحکمة، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲ب) نه‌ایة‌الحکمة، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۳) سیر حکمت در اروپا، تهران: هرمس.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶) تاریخ فلسفه غرب، ج ۵، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰) تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۴۱ کاظمی زردخشویی، زهرا (۱۳۹۲) بررسی انتقادی راه‌حل کانت در مورد احکام ترکیبی پیشین بر اساس آراء علامه طباطبایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم: دانشگاه باقرالعلوم (ع).
- کورنر، اشتفان (۱۳۸۰) فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- مجتهدی، کریم (۱۳۶۳) فلسفه نقادی کانت، تهران: هما.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶) آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹) مجموعه آثار، تهران: صدرا.  
ملاصدرا (۱۹۸۱) الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الأربعة، بهمهراه تعلیقات  
سیدمحمدحسین طباطبایی، بیروت: دار احیاء التراث عربی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۶۶) الشواهد الربوبیة، ترجمه جواد مصلح، تهران: سروش.  
نقیب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۸۴) فلسفه کانت، بیداری از خواب دگماتیسم، تهران: آگاه.  
هارتناک، یوستوس (۱۳۷۶) نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل،  
تهران: فکر روز.

Kant, I. (1998). *Critique of Pure Reason*. translated and edited by Paul Guyer & Allen W. Wood. Cambridge: Cambridge university press.  
Reichenbach, H. (1958). *The Philosophy of space and time*. translated by Maria Reichenbach & John Freund. New York: Dover.  
Gardner, S. (1999). *Routledge Philosophy Guidebook to Kant and the Critique of Pure Reason*. London: Routledge.